

به قلم جیمز مونتهگمری بویس
ترجمه از فریدون موخوف

عظمت محبت خدا

از کتاب «بنیادهای ایمان مسیحی»

«کارل بارت» تئولوژین معروف سوئیسی، چند سال قبل از مرگ خود، به جهت انجام چند سمینار دانشگاهی به آمریکا رفت. بعد از چند سخنرانی چشمگیر، یکی از دانشجویان سؤال عجیبی کرد: «دکتر بارت، بزرگترین فکری که به ذهن شما تا به حال خطور کرده است، چیست؟» دکتر بارت پیر برای مدتی طولانی مکث کرد و معلوم بود که در مورد این سؤال فکر می‌کند. سپس به شعر یکی از سرودهایی اشاره کرد که در مدرسه یکشنبه بچه‌ها، به آنها یاد می‌دهند:

دوست می‌داردم عیسی

مهرش بود بهر ما

اینرا یقین می‌دانم

انجیل گویدم زیرا

اگر محبت خدا بزرگترین چیز در کائنات است، پس چرا صحبت در مورد آن را تا به اینجا عقب انداخته‌ایم؟ چرا این کتاب را با این مطلب شروع نکردیم و پس از آن به دیگر صفات خدا نپرداختیم؟ چرا این مطلب را به جای آنکه در کتاب اول این سری چهار جلدی، که بیشتر در مورد صفات خدا صحبت می‌کند، مطرح کنیم، آن را در جلد دوم قرار داده‌ایم؟ در جواب به این سؤال باید گفت؛ گرچه محبت خدا براستی مهم و عظیم است، ولی ما با این وضعیت روحانی سقوط کرده خود، نه قادر به درک آن هستیم و نه می‌توانیم آن را آنطور که باید ارج نهیم. مگر اینکه اول چیزهای دیگری در مورد او و خود بدانیم. این چیزها لازم است به شکل مرتب پشت سر هم باشند: اول، خلقت ما به صورت و شبیه خدا. دوم، گناه ما. سوم، مکاشفه غضب خدا بر علیه ما بخاطر گناه که داریم، چهارم، رهایی. اگر این ترتیب را به دقت در ذهن خود نگه نداریم، قادر نخواهیم بود که محبت خدا را آنطور که باید ارج گذاریم و به آن بها بدهیم. به جای آن، ممکن است محبت خدا را نسبت به خود منطقی نیز گمان کنیم و به این خیال باشیم که «در هر حال ما هم بلاخره موجوداتی دوست داشتنی هستیم.» با اینحال زمانی که خود را در وضعیتی اسفناک می‌بینیم؛ که شریعت عادل خدا را زیر پا گذاشته‌ایم و تحت غضب الهی قرار داریم، در چنین وضعیتی است که آگاهی از محبت خدا نسبت ما حقیقتاً برایمان حیرت آور می‌گردد. پولس نیز بر

این مطلب تأکید دارد زمانی که می‌نویسد: «لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» (رومیان ۵: ۸)

سخن بالا ما را در رابطه با آن سؤال به دلیلی دیگر رهنمون می‌شود. محبت خدا در پری خود، تنها در صلیب عیسی مسیح دیده می‌شود. محبت خدا در خلقت و تدارکی که از این طریق برای حیات ما تهیه دیده است، تا حدی گنگ و مبهم است. گرچه شکوه آفتاب را در غروب خود می‌بینیم و از آن لذت می‌بریم، ولی در عین حال زمین‌لرزه‌ها را هم داریم. گرچه از سلامتی بهره می‌گیریم، ولی سرطان و امراض کشنده دیگر را هم داریم. تنها در صلیب مسیح است که خدا محبت خود را به شکل کامل و پر خود، بدون هیچگونه ابهامی آشکار می‌کند.

به همین دلیل نیز در عهد جدید به سختی می‌توان آیه‌ای یافت که از محبت خدا صحبت کند، بی‌آنکه از فدا کردن فرزند خود در جلجتا سخنی به میان نیاورد. به یوحنا ۳: ۱۶ نگاه کنید: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» و غلاطیان ۲: ۲۰ «با مسیح مصلوب شده‌ام، ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.» و یوحنا ۴: ۱۰ «و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود.» و مکاشفه ۱: ۵ «و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست.» این چنین آیات محبت خدا را با صلیب عیسی همراه نگه می‌دارند و در عین حال در بطن مهمترین متن‌هایی قرار دارند که در مورد هر دو آنها صحبت می‌کند.

زمانی که معنی صلیب مسیح را درک کردیم و به آن بها دادیم، آن موقع می‌توانیم محبتی را که در ورای آن قرار دارد، درک کنیم و آن را ارج بگذاریم. «آگوستین» با توجه به همین مطلب، صلیب را منبری می‌خواند که از آن مسیح، محبت خدا را به تمامی جهان موعظه می‌کند.

محبت: انگیزه فدا

باید بسیار مراقب باشیم زمانی که می‌گوییم درک محبت خدا در پری و کاملیت خود تنها زمانی میسر است که اول از تعالیم مربوط به خلقت، گناه، غضب خدا و رهایی و نجات آگاه گردیم، یعنی زمانی که در کنار مسیح قیام کرده بایستیم. زیرا محبت خدا از آنجا سرچشمه نمی‌گیرد و به مراتب بزرگتر از هر کدام از این مراحل بعدی است. اگر نتوانیم این مطلب را ببینیم، چنین گمان خواهیم کرد که خدا روزی نسبت به ما بسیار غضبناک بوده، ولی اکنون بخاطر مرگ مسیح، غضب

او به نحوی تبدیل به محبت شده است. این فکر و گمان غلط است و معنی صلیب را مخدوش می‌سازد.

پشت هر چیز محبت خدا قرار دارد: پشت خلقت، مرگ مسیح، و حتی (گرچه فهم و درک این مطلب مشکل است) پشت غضبی که نسبت به گناه دارد. خدا چگونه می‌تواند قبل از غضب خود، و به مراتب بزرگتر از آن ما را دوست بدارد و با اینحال نسبت به ما غضبناک باشد؟ آگوستین می‌گوید که خدا از ما تا بدانجا متنفر بود که گویی «ما آنچه که او آفریده است، نیستیم.» معهدا آنچه را که آفریده است و آنچه را که ما را بدان دوباره تبدیل می‌کند، دوست می‌دارد. ما با خدا در آشتی هستیم، نه بخاطر اینکه مرگ مسیح طرز برخورد او را نسبت به ما عوض کرد، بلکه محبت خدا مسیح را فرستاد تا طریق از میان برداشتن گناه را برای همیشه مهیا کند، گناهی که ما را از درک محبت الهی مانع می‌شد.

سی. اس. لوئیس این مطلب را در انتهای کتاب «چهار عشق» چنین بیان می‌دارد:

ما نباید با صوفیگری شروع کنیم، با محبت مخلوق به خدا، و یا با مزه اندک نعماتی که خدا به برخی در این زندگی زمینی عطا کرده است. ما شروع را بر آغازی واقعی بنا می‌نهمیم و با محبت خدا به عنوان نیرویی الهی آغاز می‌کنیم ... خدا که نیازمند به چیزی نیست، رضا بدان دارد که موجوداتی کاملاً زائد را هستی بخشد، آنها را دوست بدارد و کامل گرداند. او کائنات را می‌آفریند، کائناتی که قبلاً آن را از پیش دیده است و یا اینکه باید گفت: «می‌بیند»؟! در خدا زمان و فعل زمان مصداق ندارد - انبوه مگسانی که در اطراف صلیب وزوز می‌کنند، فشار چوب زمخت بر پوست کمر و شانه، میخهایی که اعصاب را از هم می‌درند، درد و شکنجه بلا انقطاع و طاقت‌فرسای دست و پشت، گلو چنان بسته که باید برای فرستادن یک نفس به درون جان کند. اگر به خود جرئت دهم و صورتی بیولوژیکی از خدا بسازم، خدا به شکلی عمدی در وجود خود انگلی را میهماندار می‌شود و اجازه می‌دهد که وجود او را غارت کنیم و از او سوءاستفاده نماییم.

غضب به میان آمده است تا محبت خدا را از ما مخفی کند، ولی زمانی که این غضب از میان برداشته شود، ما محبت اولین او را می‌بینیم و توسط آن به سوی خدا جذب می‌شویم.

محبت بزرگ

در مورد محبت خدا نسبت به مخلوقات خود چه می‌توانیم بگوییم، محبتی که بدان نه فقط خلق شدند و نجات یافتند، بلکه برای داشتن مشارکت ابدی با او حفظ نیز شده‌اند؟ هر چه که بگوییم، مسلماً نمی‌تواند محبت او را در پری خود توصیف کند. محبت خدا همیشه بی‌حد است و عمیقتر از آنچه که شعور ما قادر به درک و بیان آن باشد.

کتاب مقدس زمانی که از محبت خدا صحبت می‌کند، این را با زبانی بسیار ساده بیان می‌دارد و یکی از آن چیزهای ساده‌ای که می‌گوید، این است: محبت خدا عظیم است. «خدا که در رحمانیت، دولتمند است، از حیثیت محبت عظیم خود که با ما نمود...» (افسیان ۲: ۴). یوحنا ۳: ۱۶ این مطلب را به سادگی با این بیان مطرح می‌سازد: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» خدا زمانی که از عظیم بودن محبت خود صحبت می‌کند، البته که مفاهیم را بدانگونه که ما بکار می‌بریم، بکار نمی‌گیرد. بسیاری از مواقع خیلی چیزهای نرمال و معمولی به ما همانند چیزی واقعاً بزرگ و عظیم جلوه می‌کنند. به کنسرت می‌رویم و سپس می‌گوییم «عجب کنسرت محشری!» شامی خوب می‌خوریم و «عجب شام بزرگی!». ولی خدا به دور از این مفاهیم است. زمانی که از عظمت محبت خدا صحبت می‌کند، منظور او چنان عظمتی است که حتی در تصور ما هم نمی‌گنجد. شخصی این مفهوم عظمت خدا را در کارتی که برایش فرستاده شده بود، مشاهده کرد. روی این کارت آیه یوحنا ۳: ۱۶ چنان نوشته شده بود که عظمت هر بخش از این آیه بخوبی هویدا بود. این آیه روی کارت چنین به چشم می‌خورد:

خدا	بزرگترین عاشقان
جهان را	بزرگترین کمپانی
اینقدر محبت نمود	بزرگترین مقیاس
که پسر یگانه خود را	بزرگترین هدیه
داد	بزرگترین عمل
تا هر که	بزرگترین فرصت
به او	بزرگترین جذب
ایمان آورد	بزرگترین سادگی
هلاک نگردد	بزرگترین وعده
بلکه	بزرگترین تفاوت
حیات جاودانی	بزرگترین ملکیت

داشته باشد

بزرگترین یقین

و بر روی همه آنها این تیتیر به چشم می‌خورد: «مسیح - بزرگترین هدیه» بگذارید توجه شما را به مطلبی جلب کنم که بدان عظمت محبت خدا را بتوانید درک کنید. نویسندگان کتابمقدس به احتمال زیاد برای بیان محبت خدا که خود را در سراسر کتابمقدس تجلی می‌کرد، به اختراع کلمه‌ای دیگر نیاز دیدند، به نحوی که بتوانند موضوع را در سطحی کاملاً تازه بیان کنند. برای بیان آن نوع محبتی که از خدا می‌بینیم، کلمه‌ای تازه لازم بود تا بتواند حق مطلب را ادا کند.

زبان یونانی از نظر داشتن لغت برای محبت، زبانی غنی است. اولین کلمه یونانی قدیم در این باره واژه «ستورگه» است. این نوع محبت، بیشتر به محبتی عمومی اشاره داشت، به ویژه به محبتی که در میان اعضای یک خانواده وجود دارد. نزدیکترین لغتی که می‌توان در زبان فارسی برای آن پیدا کرد، «شیفته کسی بودن» است. شخصی یونانی زمانی که می‌گفت: «فرزندام را دوست دارم.» و از این واژه استفاده می‌کرد، در واقع می‌گفت که شیفته فرزندانش می‌باشد.

دومین کلمه یونانی برای محبت، واژه «فیلیا» می‌باشد. این کلمه بیشتر به دوستی و رفاقت اشاره دارد. عیسی زمانی که فرمود: «و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد.» (متی ۱۰: ۳۷)، از این کلمه استفاده کرد. سومین کلمه در این مورد، واژه «اروس» است و اشاره به محبت جنسی دارد. این کلمه در زمان عهد جدید چنان بی‌حرمت شده بود که هرگز در کتابمقدس بکار نرفت، حتی زمانهایی هم که نویسندگان کتابمقدس بر محبت جنسی صحه می‌گذاشتند.

با این وجود زمانی که عهد عتیق عبری به یونانی ترجمه می‌شد و زمانی هم که نویسندگان عهد جدید مطالب خود را به یونانی نوشتند، هیچکدام از این واژه‌ها را برای بیان مفهومی که کتابمقدس از محبت در نظر داشت، کافی ندیدند. کلمه کاملاً متفاوت دیگری را انتخاب کردند، کلمه‌ای که چیزی دیگر از آن آویزان نبود. و آن را به شکلی انحصاری به کار گرفتند. این واژه قبلاً زیاد به کار نرفته بود. برای همین هم توانستند به این واژه مفهوم تازه‌ای عطا کنند. با این عمل، آنها واژه‌ای را اختراع نمودند که در طول زمان، آن معنایی را که انتظار داشتند، بیان داشت: واژه «آگاپه»

این لغت مبهم بود، لیکن می‌توانست مفهوم درستی از محبت را به افکار منتقل کند. آیا خدا با محبتی صالح و مقدس دوست می‌دارد؟ بلی. این محبت آگاپه است. آیا محبت خدا فیاض، حاکم، و ابدی است؟ بلی، آنهم همینطور. خدا به ارمیا فرمود: «با محبت ازلی تو را دوست داشتم» (ارمیا ۳: ۳۱). این محبت، آگاپه است. بدین ترتیب آگاپه بالاترین واژه برای صحبت از محبت خدا گردید. محبتی جدید که ابتدا از جانب خدا، از طریق یهودیت متجلی شد و در عیسی مسیح از طریق مسیحیت مبتنی بر کتابمقدس، به پری و کاملیت خود رسید.

محبت فستگی ناپذیر

در محبت خدا فرسایش نیست، گرچه حتی درک آن هم برای ما مشکل می‌نماید. پولس این ایده را در ذهن خود دارد، زمانی که برای مخاطبین خود دعا می‌کند؛ «در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که باتمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛ و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.» (افسیان ۳: ۱۸ - ۱۹). اگر از لحاظ منطقی سخنان او را تجزیه و تحلیل کنیم، با هم ضد و نقیض خواهند بود. دعای پولس این است که مسیحیان آنچه را که ناشناختنی است، بشناسند. این در واقع روش تأکید پولس است که بدان مخاطبین خود را تشویق می‌کند که در رابطه با محبت بی‌حد و حصر خدا، به درکی عمیقتر برسند.

چگونه می‌توانیم محبت بی‌حد و حصر خدا را درک کنیم؟ می‌توانیم آن را درک کنیم، ولی نه بطور کامل. ما تنها لمسی از محبت او را داریم، پری آن برای همیشه در ماورای ما قرار دارد؛ درست به همان شکل که نامتناهی بودن کائنات، خارج از قدرت دید بشر است.

این جنبه از محبت خدا را شعر سرودی به شکلی زیبا به کلمه می‌کشد. این شعر توسط «اف. ام. لیمان» نوشته شد، ولی بخش پایانی آن (شاید بهترین آن) بعدها به آن اضافه گشت، زمانی که در دیوار اتاق فردی پنهانده پیدا شد. فردی که سخن از دیوانه بودنش می‌کردند، لیکن از این شعر مشخص است که محبت خدا را می‌شناخته.

محبت خدا بسیار بزرگتر است،

بزرگتر از آنکه که زبان بگوید

و یا قلم بیان دارد.

محبت خدا فراتر است از بلندترین ستاره‌ها،

محبت خدا تا به اسفل جهنم می‌رسد.

آن دو گناهکار، با احتیاط سر تعظیم فرو انداختند،

خدا فرزند خود را داد که پیروزی آورد:

او فرزند خطاکار خود را به مصالحه آورد

و او را از گناه خود رهانید.

«محبت خدا! چقدر غنی و پاک!»

چقدر بی‌انتها، چقدر استوار و قوی!

تا ابد پایدار!»

این است نغمه فرشتگان.

اگر تمامی اقیانوسها را از مرکب پر کنیم،

تمامی آسمانها را طومار.

و فرد فرد انسانها را کاتب

که محبت خدا را بر پهنه آسمان بنویسند،

مرکب اقیانوسها ته می کشید

و پهنه آسمانها کم می آمد

حتی اگر از این کران به آن کران نوشته می شد.

این نغمه تمامی کسانی است که از طریق عیسی مسیح با محبت بی‌انتهای خدا آشنا شده‌اند.

محبت دهنده

خدا به ما این را نیز می گوید که محبت او، محبت دهنده است. این امر قلب آیه یوحنا ۳: ۱۶ را به خود تخصیص می دهد: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶) دادن، در ذات محبت خدا است و وقتی هم که می دهد، اندک و ناچیز نمی دهد، بلکه بهترین را عطا می کند. «سی.اس. لوئیس» در کتاب «چهار عشق» بین محبت هدیه وار و محبت از روی نیاز، فرق قائل می گردد و اشعار بر آن می دارد که محبت خدای پدر از نوع محبت هدیه وار است. «محبت الهی، محبت هدیه وار است. خدای پدر تمامی آنچه که هست و آنچه که دارد، به پسر می دهد. پسر خود را دوباره به پدر تقدیم می کند، و خود را برای مردم دنیا فدا می نماید، و بخاطر دنیا خود را تقدیم پدر می کند و بدین ترتیب، دنیا نیز (در او) تقدیم پدر می شود.» این مطلب تنها در هدیه عیسی به جهت نجات ما، خود را به بهترین وجه نمایان می سازد.

محبت هدیه وار خدای پدر در مرگ عیسی، دو جنبه را به ما یادآور می شود: اول، عیسی بهترین چیزی است که خدا مجبور به دادن آن شد. چرا که کسی دیگر نیست که بتوان او را با پسر خدا مقایسه کرد. دوم، در دادن عیسی، خدا خود را داد و چیزی بزرگتر از این برای دادن وجود ندارد.

روزی شبان کلیسایی با یک زوج که مشکلات خانوادگی و ازدواج داشتند، صحبت می‌کرد. در روابط آن دو آنقدر تلخی و درد وجود داشت که درک هر دو را کور کرده بود. در وسط صحبتها، شوهر با تشدد و خشم به زن خود گفت: «من همه چیز به تو داده‌ام؛ خانه جدید، ماشین جدید، کم‌دی پر از لباس‌های رنگ وارنگ. من به تو» و لیست به درازا کشید. زمانی که صحبت‌هایش تمام شد، همسر او با حالتی غمناک گفت: «جان، حرف‌هایت همه درست‌اند. تو به من همه چیز داده‌ای، ولی خودت را نداده‌ای.»

بزرگترین هدیه‌ای که کسی می‌تواند به کسی دیگر بدهد، وجود خودش است و بدون آن بقیه هدیه‌ها همه بی‌اهمیت‌اند. خدا در عیسی خود را داد.

محبت حاکم

چهارم، محبت خدا، محبت حاکم است. از آنجا که خدا، خداست، به هیچ عنوان در مقابل هیچکس جوابگو نیست. آزاد است هر که را که بخواهد، دوست داشته باشد. در واقع، او خود همین مطلب را بر زبان می‌آورد: «یعقوب را دوست داشتم، اما عیسو را دشمن.» (رومیان ۹: ۱۳) و باز در رابطه با قوم اسرائیل «خداوند دل خود را با شما نبست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همه قومها قلیتر بودید. لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت، و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیہ داد.» (تثنیه ۷: ۷ - ۸)

اگر خدا در محبت خود حاکم است، این سخن به این معنی است که در میان مخلوقات او کسی و چیزی نیست که بر محبت او تأثیر گذارد. و اگر بدین شکل است، پس این سخن به این می‌ماند که بگوییم منشأ محبت خدا تنها در خود اوست. هر که را که بخواهد، دوست می‌دارد. این مطلب را در هر دو آیه بالا می‌توان به وضوح دید. بدین ترتیب، نکته مهم آیه بالا در این نیست که یعقوب دوست داشتنی‌تر از برادر خود عیسو بود و به همین جهت هم خدا او را بیشتر از برادرش دوست می‌داشت. محبت خدا بر یعقوب کاملاً بر اساس اراده حاکم او قرار داشت. او این مطلب را حتی پیش از تولد این دو برادر دوقلو نشان داد، قبل از زمانی که بتوانند به کوچکترین کار خوب و یا بد دست یازند. آیه‌ای که از تثنیه نقل قول گردید، بر این گمان خط باطل می‌کشد که انتخاب قوم اسرائیل بخاطر لیاقتی بود که داشتند. آنها نه قوم بزرگی بودند و نه چیزی به حساب می‌آمدند. خدا آنها را دوست داشت، زیرا که آنها را دوست داشت.

این تعلیم به مزاق خیلی از مردم خوش نمی‌آید. ولی اگر خدا قرار است حقیقتاً خدا باشد، تنها طریق، بدین شکل است. بیایید نقطه مقابل این را فرض کنیم: اینکه محبت خدا با چیزی به غیر از حاکمیت او تنظیم می‌گردد. در آنصورت خدا توسط این چیز دیگر (هر چه که باشد) تنظیم می‌شد و تحت قدرت او در می‌آمد. و این غیر ممکن است اگر خدا می‌خواهد هنوز خدا باشد. در کتاب مقدس به جهت محبت خدا هیچ منشائی به غیر از انتخاب خود او عرضه نشده است. همیشه سخن بر این است که «که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود، برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.» (افسیان ۱: ۵-۶)

اصل دوم در رابطه با کاراکتر حاکم محبت خدا به همان اندازه اصل اول مهم است. و این اصل حاکی از آن است که محبت خدا، فرد فرد انسانها را فرو گرفته است. این امر به این شکل کلی نیست که مثلاً نیت خوب خدا شامل همه افراد انسانی باشد و شامل فرد بخصوصی نگردد. نه، محبت خدا، محبتی است که از میان جمع، فرد را بیرون می‌کشد و نثارش می‌گردد و به شکلی پر و وافر، فرد را برکت می‌دهد. «جی آی پکر» می‌نویسد: «هدف محبت خدا، قبل از خلقت عالم شکل گرفت. (افسیان ۱: ۴) و در این امر اول، انتخاب و گزینش افرادی وجود دارد، که قرار به برکت دادنشان بود و دوم، تعیین برکات و مزایایی که باید به آنها عطا می‌شد و نیز وسایلی که بتوانند از این مزایا تمتع برند. بسط محبت خدا به جانب افراد گناهکار، در طول زمان انجام این هدف بود که آنها را برکت دهد، همان افراد گناهکاری را که در ازل به آنها شکل بخشید.»

محبت ابدی

پنجمین و آخرین نکته در رابطه با محبت خدا، این است که محبت خدا/ابدی است. همانطور که منشأ آن در ازل است، انتهای آن نیز در ابدیت می‌باشد. به سخنی دیگر، محبت خدا را پایانی نیست. پولس می‌گوید: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه مکتوب است که بخاطر تو تمام روزگشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم. بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود. زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.» (رومیان ۸: ۳۵ -

تمام عواملی را که پولس در لیست خود عرضه می‌دارد، در دو طبقه می‌توان قرار داد. که این دو طبقه «جدا کننده» ممکن است بر آن شوند که ما را از محبت خدا جدا سازند. لیکن پولس کارآیی هر دو را در این مورد منکر می‌شود. طبقه اول این عوامل، دشمنان طبیعی ما هستند. ما در دنیایی فاسد و ناکامل زندگی می‌کنیم: فقر، گرسنگی، بلایای طبیعی و شکنجه گران ما. اینها نمی‌توانند ما را از محبت خدا جدا سازند. همانطور که لیست پولس را می‌خوانیم و به زندگی و تجارب پولس به عنوان خادم خدا نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که این گفته‌ها با آن یقینی که در آنها هست، همینطوری گفته نشده است. خود پولس هم در مقابل این دشمنان ایستاده بود (قرن ۶: ۵ - ۱۰، ۱۱: ۲۴ - ۳۳). با اینحال نتوانسته بودند او را از محبت خدا که ابدی است، جدا سازند. و اگر ما نیز به زیر چنین عذابها رویم، قادر به جدا کردن ما نیز نخواهند بود.

طبقه دوم از دشمنان ما، به خاطر ماهیتی که دارند، مافوق طبیعه هستند. پولس در اینجا از مرگ، حیات، فرشتگان، قدرتهای شیطانی، و هر چیز دیگر که در این زمره قرار گیرد، سخن می‌راند. آیا آنها می‌توانند ما را از محبت خدا جدا سازند؟ پولس می‌گوید که اینها نیز نمی‌توانند. زیرا خدا از هر کدام از آنها بزرگتر است.

حال فقط یک نکته باقی مانده است. پولس همانطور که به انتهای سخن خود می‌رسد و مقوله صفت ابدی و پیروز محبت خدا را به انتها می‌رساند، به اوج رساله خود می‌رسد. او از «محبت خدا که در مسیح عیسی» است، سخن می‌راند. این مطلب دوباره ما را به همانجایی می‌رساند که سخن را از آنجا شروع کردیم و آن هم محبت خدا بود که در صلیب در مقابل چشم بشر قرار می‌گیرد. ولی بر این مطلب، این تفکر را نیز می‌توان افزود: «ما نه فقط باید به مسیح به جهت دیدن محبت خدا که از طریق او متجلی می‌شود، نگاه کنیم، بلکه باید عملاً «در او» نیز باشیم. یعنی، از طریق ایمان با او در رابطه قرار بگیریم. و البته این زمانی میسر است که از محبت او آگاه هستیم. از این رو سؤال این است: آیا او را می‌شناسیم؟ آیا محبت خدا را بدین طریق درک کرده‌ایم که این محبت از طریق ایمان به قربانی مسیح متعلق به ماست؟ آیا ما متعلق به او هستیم؟ آیا عیسی برای شخص ما منجی و خداوند است؟

طریق دیگری به جز این نیست که بتوانیم بدان محبت خدا را برای شخص خود درک کنیم. از این رو هم طریق دیگری برای شناخت محبت خدا نیست. این باید با تعهد ما نسبت به مسیح شروع شود. خدا عزم خود را بر آن گذاشته که محبت عظیم، بی‌حد و حصر، دهنده، حاکم و ابدی او برای گناهکاران، در مسیح قابل شناخت و درک باشد.

